

بمناسبت صد و سی و ششمین سالگرد تولد استالین

در دفاع از شاگرد لنین

ژوزف ویساریونوویچ جوگاشویلی که سالیانی بعد، نام مستعار استالین را برای خود برگزید، در تاریخ ۲۱ دسامبر ۱۸۷۹ در شهر گوری گرجستان از مادری بنام کترین گئورگیلنا زاده شد. مادرش از خانواده دهقانی سرف بود که به رختشویی در منازل دیگران گذران زندگی میکرد. پدرش ویساریون ایولنویچ کارگر کارخانه کفاشی بود، پدری دلثم الخمر، که همسرش را آزار میداد و هیچگاه به فرزندان خود نمی‌لندیشید. استالین از همان اوان کودکی، درد و رنج فقر و بی‌عدالتی را در خانه، مدرسه و اجتماع به چشم می‌دید و احساس میکرد. استالین در سن پانزده سالگی در ارتباط با گروه‌های مخفی مارکسیستی درآمد، بزودی در رأس محفل مارکسیستی دبیرستان قرار گرفت و در تاریخ اوت ۱۸۹۸ با عضویت در گروه "مسامه - داسی"، فعالیت در حزب کارگری سوسیال دموکرات روسیه در شهر تفلیس را آغاز کرد. او در ضمن شرکت در مبارزات عملی کارگری، شدیداً به مطالعه آثار مارکس و لنگس ادامه داد و علاوه بر تجربه عملی، به کسب دانش تئوریک پرداخت. استالین اعلامیه مینوشت، جلسات مخفی کارگری تشکیل میداد و اعتصابات کارگری را سازمان میداد. او در سال ۱۹۲۶ درباره فعالیت‌های مارکسیستی خود در تفلیس نوشت: «من سال ۱۸۹۸ را به خاطر می‌آورم، هنگامی که برای اولین بار محفلی از کارگران تعمیر گاه‌های راه آهن را به من واگذار نمودند... اینجا، در محیط این رفقا، من برای اولین بار تعمید جنگی انقلابی دیدم. کارگران تفلیس اولین معلمان من بودند». سالهای ۱۹۰۱-۱۹۰۰ زمان اوجگیری اعتراضات و اعتصابات کارگری در قفقاز است که بعضاً ثمره فعالیت‌های استالین بوده‌اند. در تاریخ ۲۲ آوریل ۱۹۰۱ نمایش اول ماه مه را در تفلیس سازمان میدهد.

در سپتامبر ۱۹۰۱ اولین شماره نشریه "بردزولا" (مبارزه) به ابتکار و با همکاری استالین در گرجستان انتشار می‌یابد. استالین که در این زمان تحت تأثیر شدید لنین و مقالات او در "ایسکرا" درآمده است با جدیت تمام نشریه "بردزولا" را به ایسکرای گرجستان تبدیل می‌سازد و مقالات پر اهمیتی را در آنها در اشاعه نظریه لنینی به تحریر درمی‌آورد. ایسکرای لنینی درباره فعالیت سوسیال دموکرات‌های انقلابی در تفلیس به رهبری استالین نوشت: «شبنامه‌هایی که به طرز شگرفی نوشته شده بود و به زبانهای روسی، گرجی و ارمنی منتشر میشد، تمام کوی و برزنهای تفلیس را پر میکرد». استالین در نوامبر ۱۹۰۱ مأمور ایجاد کمیته‌های سوسیال دموکراسی در باطوم، سومین شهر بزرگ قفقاز، می‌شود. او در مدت اقامت خود در باطوم موفق به ایجاد شاخه‌های حزب سوسیال دموکرات در آنجا می‌شود و

چندین اعتصاب کارگری را رهبری و هدایت می‌کند. استالین در تاریخ ۵ آوریل ۱۹۰۲ دستگیر میشود و پس از سپری کردن مدتی در زندان باطوم، در پائیز ۱۹۰۳ برای مدت سه سال به سیبری تبعید می‌شود. بدنبال اولین تبعید، اولین فرار از سیبری در تاریخ ۵ ژانویه ۱۹۰۴ میباشد. استالین از سال ۱۹۰۲ تا ۱۹۱۷ هفت بار بازداشت شد که شش بار تبعید به سیبری را در پی داشت. او پنج بار موفق به فرار از تبعید شد. استالین پس از اولین فرار از تبعید به قفقاز باز میگردد و ادامه‌ی فعالیت حزبی در گسترش و تحکیم شاخه‌های سوسیال دموکراسی و براه‌اندازی اعتصابات کارگری را پی میگیرد. از جمله، کارگران باکو به رهبری استالین از تاریخ ۱۳ تا ۳۱ دسامبر ۱۹۰۴ اعتصابی موفق آمیز را سازمان می‌دهند که منجر به عقد قرارداد دسته جمعی با کارفرماها و صاحبان معادن نفت می‌شود.

زمانیکه استالین از اولین تبعید باز میگردد، مبارزه بین «بلشویک» و «منشویک» در جریان است. بلشویکها از لنین و ایده‌های انقلابی او پیروی میکنند و منشویکها در کنار آکسلرد و مارتف گرد هم آمده‌اند. تروتسکی در این زمان یکی از هوچی‌گران پیرو آکسلرد است و در حالیکه از آکسلرد به عنوان استاد بزرگ نام میبرد و کتاب خود را به این «استاد» تقدیم میکند، درباره لنین مینویسد: «مردگان اراده‌ی خود را به زندگان تحمیل کردند. به ما بجای قروض گذشته، سفته یک ربا خوار داده می‌شود... این مرد، با انرژی و ابتکاری که در وی طبیعی است، نقش یک اخلاکگر را بازی کرد» (تروتسکی - گزارش هیأت اعزامی سیبری از کنگره دوم) و در جزوه‌ای دیگر نوشت: «این حقیقت اتفاقی نیست، بلکه نشانه عینی‌ایست از اینکه رهبر ارتجاعی حزب ما، رفیق لنین که مدافع شیوه تاکتیکی ژاکوبینیسم شده، مجبور به دادن چنین تعریفی از سوسیال دموکراسی گشته که چیزی جز تلاش تئوریک در نابودی طبقاتی حزب ما نیست، آری تلاش تئوریک که از نظریات برنشتاین خطر کمتری ندارد» (تروتسکی - وظایف سیاسی ما - ۱۹۰۴).

برخلاف تروتسکی که در آن زمان با پیروی از منشویکها خواهان حزبی اکونومیستی با دربهای کاملاً باز بر روی حتی عناصر غیر کمونیستی بود، استالین مجدداً به دفاع از نظریه لنینی در مورد ساختمان حزب پرداخت و مقالاتی چند در آن مورد نوشت. استالین در مقاله‌ی «مختصری درباره‌ی اختلافات درون حزب» نوشت: «وظیفه‌ی سوسیال دموکراسی این است که آگاهی سوسیالیستی را به درون جنبش خود به خودی طبقه کارگر برده، جنبش طبقه کارگر را با سوسیالیسم درآمیخته و بدین وسیله به مبارزه‌ی پرولتاریائی ماهیت سوسیال - دموکراتیک ببخشد». استالین سپس در مقالاتی دیگر از جمله «نامه‌های کوتائیس»، «طبقه‌ی پرولتارها و حزب پرولتر» و «پاسخ به سوسیال دموکرات» به دفاع از نظریه لنینی پرداخته و رهبران منشویک را که استادان تروتسکی نیز بودند، به باد لنتقاد گرفت و نوشت: «تا امروز حزب ما به یک خانواده میهمان نواز عهد پادشاهی شباهت داشت که حاضر بود متمایلین را بپذیرد، ولی پس از اینکه حزب ما بدل به یک سازمان متمرکزی گردید، جامه‌ی

پدر شاهی را از تن بدر کرد و کاملاً به شکل دژی درآمد که دروازه‌ی آن فقط به روی شایستگان باز میشود و این موضوع برای ما اهمیت بزرگی دارد. وقتی که حکومت مطلقه سعی دارد حس آگاهی طبقاتی پرولتاریا را از راه «لتحادیه بازی» (تردیونیسیم)، ملیت پرستی و تسلط روحانیت و نظایر آن دچار انحطاط نماید و وقتی که از طرف دیگر، روشنفکران لیبرال با سرسختی کوشش دارند روح استقلال سیاسی پرولتاریا را بکشند و قیمومیت خود را بر وی تحمیل نمایند، در چنین موقعی ما باید فوق‌العاده هوشیار بوده و فراموش نکنیم که حزب ما دژی است که دروازه‌ی آن فقط به روی اشخاص آزمایش شده باز میشود». لنین در تمجید از مقالات استالین نوشت: «درمقاله «پاسخ به سوسیال دموکرات» طرح بس تحسین آمیزی را درباره‌ی موضوع معروف به «وارد سازی آگاهی از بیرون» در برابر خود داریم». (نشریه پرولتاریا شماره ۲۲ به تاریخ ۲۴ (۱۱) اکتبر ۱۹۰۵).

استالین در سپتامبر ۱۹۰۴ مقاله «مسئله ملی از نظر سوسیال دموکراسی یعنی چی؟» را به تحریر درآورد که سپس در لثر معروف او به نام «مارکسیسم و مسئله ملی» گسترش داده شد و اساس سیاست حزبی درباره مسئله ملیتها قرار گرفت. سال ۱۹۰۵ زمان خیزش توده‌های زحمتکش و انقلاب است. استالین در مقالات خود که در نشریات حزبی قفقاز انتشار می‌یافتند از جمله «قیام مسلحانه و تاکتیک ما»، «حکومت انقلابی موقت و سوسیال دموکراسی» و «ارتجاع قوت میگیرد» در ضمن انتقاد بی پروا از سران منشویکی، به دعوت پرولتاریا به انقلاب مسلحانه در وحدت با دهقانان می‌پردازد و می‌نویسد: «بلی، آقایان کوششهای شما بیهوده است! انقلاب روسیه اجتناب ناپذیر است و همانطور اجتناب ناپذیر است که طلوع خورشید اجتناب ناپذیر میباشد! آیا میتوانید خورشید طلوع را متوقف کنید؟ نیروی عمده این انقلاب پرولتاریای شهر و ده میباشد و پرچمدار آن حزب سوسیال دموکرات کارگری است نه شما آقایان لیبرالها». و در یک میتینگ کارگری در قفقاز اعلام داشت که: «برای اینکه حقیقتاً پیروزمند گردیم سه چیز لازم است. نخست - مسلح شدن، دوم - مسلح شدن، سوم - باز و باز مسلح شدن». استالین در این زمان و پس از آن و همچنین در انقلاب اکتبر از نظریه لنینی مبنی بر وحدت پرولتاریا با دهقانان در روسیه تحت رهبری پرولتاریا دفاع نمود و در عمل علیه منشویکها و تروتسکی موضع گرفت. لنین درباره‌ی موضع ضد دهقانی تروتسکی خاطر نشان می‌ساخت که: «تروتسکی در واقع آب به آسیاب سیاستمداران لیبرال جنبش کارگری روسیه می‌ریزد، سیاستمدارانی که از نفی نقش دهقانان در انقلاب، ممانعت از خیزش آنها برای انقلاب را نتیجه میگیرند» (مقاله - پیرامون دوخط در انقلاب).

استالین پس دستگیری و تبعید به سیبری، دگر بار فرار میکند و به باکو برمیگردد. او در دوران خفقان پس از شکست انقلاب ۱۹۰۵ مقالات متعددی در نشریات مخفی و علنی حزب در قفقاز که رهبری برخی از آنها را بر عهده داشت، می‌نویسد، به روشنگری و تشکل

کارگران می‌پردازد، چندین اعتراض و اعتصاب را سازمان می‌دهد و هسته‌های محکم حزبی را به وجود می‌آورد، بطوریکه قفقاز به عنوان یکی از محکم‌ترین پایه‌های بلشویک درمی‌آید. او درباره‌ی این دوره از زندگی سیاسی خود می‌نویسد: « دو سال کار انقلابی بین کارگران صنایع، نقش مرا همچون یک مبارز سیاسی و یکی از رهبران عملی آبدیده ساخت. من در معاشرت با کارگران پیشقدم شهر باکو از قبیل واتسک، ساراتوتس و دیگران از یک طرف و در توفان مناقشات عمیق بین کارگران و کارفرمایان صنایع نفت از طرف دیگر، برای نخستین بار به معنای رهبری توده‌های بزرگ کارگری بردم. بدین ترتیب در آنجا یعنی در باکو، من دومین تعمیم جنگی انقلابی خود را دیدم» (پراودا شماره ۱۳۶ - ۱۶ ژوئن ۱۹۲۶). استالین پس از دستگیری و تبعید مجدد، دگر بار فرار کرده و به باکو باز می‌گردد و با پیروی از مشی بلشویکی لنین به لنتقاد و افشای انحلال طلبان و از جمله تروتسکی می‌پردازد. مقالات او از جمله «نامه‌های قفقاز»، «بحران حزبی و وظایف ما» و «زندگی حزب» مربوط به این دوره هستند که در نشریه «پرولتاریای باکو» درج می‌شوند. استالین پس از دستگیری و تبعید مجدد، دگر بار موفق به فرار می‌شود و در ۶ سپتامبر به پترزبورگ می‌رود. او میبایستی وظیفه تحکیم تشکیلات پترزبورگ را بر عهده بگیرد که پس از مدتی کوتاه دستگیر و تبعید می‌شود، و لیکن از این تبعید گاه نیز در فوریه ۱۹۱۲ فرار می‌کند.

کنفرانس پراگ در ژانویه ۱۹۱۲ به ابتکار لنین برگزار می‌شود، قطع ارتباط سازمانی با منشویک‌ها، تروتسکیست‌ها، انحلال طلبان و سایر جرگه‌های ضد انقلابی حزب سوسیال دموکراسی روسیه به مرحله عمل درمی‌آید و با اعلام جدائی از آن تشکلات ضد مارکسیستی، یک کمیته مرکزی جدید برگزیده می‌شود. استالین که در تبعید گاه سیبری است غیباً به عضویت کمیته مرکزی انتخاب می‌گردد و بنا بر پیشنهاد لنین ریاست بوروی کمیته مرکزی روسیه بر عهده او نهاده می‌شود. او در ۲۶ فوریه ۱۹۱۲ بار دیگر از تبعیدگاه فرار می‌کند و به پترزبورگ باز می‌گردد، هدایت نشریه هفتگی حزب به نام «ازوزدا» (ستاره) را بر عهده می‌گیرد، وظیفه سرپرستی انتشار اولین شماره «پراودا» را به لنجام می‌رسلند و در پراه لندازی اعتصابات شرکت می‌کند. استالین در ۲۲ آوریل ۱۹۱۲ مجدداً دستگیر و به سیبری تبعید می‌شود. او دگر بار در اول سپتامبر همان سال فرار می‌کند، به پترزبورگ باز می‌گردد و سردبیری روزنامه بلشویکی «پراودا» را بر عهده می‌گیرد. او بدون ترس از دستگیری مجدد، در بسیاری از تظاهرات و اعتصابات کارگری شرکت و سخنرانی می‌کند. در اکتبر همان سال مقاله «سفارش کارگران پترزبورگ به نماینده کارگری خود» را به نگارش درمی‌آورد. لنین درباره اهمیت این مقاله کوتاه به هیأت تحریریه پراودا نوشت: «این سفارش به نماینده‌ی پترزبورگ را حتماً در جای برجسته با حروف درشت درج کنید». استالین در اواخر همان سال دوبار با لنین در خارج از روسیه ملاقات می‌کند و در مدت اقامت در خارجه مقاله‌ی «مارکسیسم و مسئله ملی» را به نگارش درمی‌آورد. لنین درباره‌ی این مقاله خاطرنشان ساخت

که: «در نشریات تئوریک مارکسیستی... در زمان اخیر دیگر اساس برنامه ملی سوسیال دموکرات روشن شده است (در این باره مقاله‌ی استالین مقام اول را احراز میکند)».

استالین در ۲۳ فوریه ۱۹۱۳ دگر بار دستگیر و به دورافتاده‌ترین منطقه سیبری تبعید میشود. استالین در دسامبر ۱۹۱۶ در تبعیدگاه سیبری به ارتش فراخوانده شده و مدتی بعد تحت الحفظ به شهر آچینسک اعزام میشود. این زمان مقارن با انقلاب فوریه است. استالین می‌گریزد و در ۱۲ مارس ۱۹۱۷ به پترزبورگ وارد میشود. کمیته مرکزی، سرپرستی روزنامه پراودا را به او می‌سپارد. استالین به تحکیم و متحد ساختن شاخه‌های حزبی می‌پردازد و افکار را به سوی ضرورت انقلاب سوسیالیستی جلب می‌کند. در مقاله «درباره‌ی شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان» مینویسد: «باید این شوراهای را استحکام بخشید، آن‌ها را در همه جا بسط داد و تحت سرپرستی شورای مرکزی کارگران و سربازان که ارگان حکومت انقلابی مردم است، با یکدیگر مرتبط ساخت». استالین بهنگام آغاز جنگ جهانی اول در تبعیدگاه بود و در همانجا از نظریه لنینی مبنی بر عدم شرکت در جنگ و تبدیل آن به انقلاب جانبداری کرد و حتی پس از برقراری حکومت موقت در مقاله «راجع به جنگ» خاطرنشان کرد که در ماهیت جنگ هیچگونه تغییری بوجود نیامده است و همچنان جنگی غارتگرانه است. او در تمام دوران حکومت موقت به افشای این حکومت و منشویک‌ها و اس‌ارهایی که خواهان تقویت مشروط جنگ طلبان و حکومت بودند، پرداخت. تروتسکی برعکس در مورد جنگ نیز در بین بلشویک‌ها و منشویک‌ها می‌چرخید، گه دم از مخالفت با جنگ طلبان میزد و گه با آنان همدست و همراه میشد. لنین در افشای این سیاست تروتسکی در نامه‌ای به کولونتای نوشت: «اما درباره خبر تشکیل یک بلوک از تروتسکی و راست‌ها برای مبارزه علیه ایولنویچ. آری، تروتسکی چنین خوک است، یعنی لفاظی‌های چپ اما همدستی و بلوک سازی باراست‌ها علیه چپ‌های سیمروالد. می‌بایست (و شما نیز) با ارسال یک نامه به نشریه «سوسیال دموکرات»، ماسک از چهره او برداشت» (۷ فوریه ۱۹۱۷) و در نامه دیگری به کولونتای خاطرنشان کرد که: «به نظر من اکنون وظیفه اصلی در این است که فعالیت حزبی خود را قاطعانه با روح انترنا سیونالیستی به پیش ببریم و نه اینکه خود را با تلاش احمقانه «اتحاد» با سوسیال - میهن پرستان (یا آنچه که خطرناک‌تر است یعنی با عناصر متزلزلی چون تروتسکی و شرکاء) سرگرم سازیم» (۱۷ مارس ۱۹۱۷).

لنین در سوم آوریل ۱۹۱۷ به روسیه بازگشت که استالین و نمایندگان کارگران به استقبال از وی شتافتند. در ۲۴ آوریل در کنفرانس هفتم حزب بلشویک، تزه‌های لنین موسوم به تزه‌های آوریل با پشتیبانی شدید استالین در دستور کار حزب قرار گرفت. استالین در ماه مه ۱۹۱۷ به عضویت هیأت سیاسی کمیته مرکزی انتخاب شد. استالین پس از اینکه لنین در ماه ژوئیه تحت پیگرد قرار گرفت و مجبور به زندگی مخفی شد، در عمل رهبری کمیته مرکزی حزب و روزنامه‌های گوناگون حزب را بر عهده گرفت. در ماه ژوئیه - اوت ششمین کنگره حزب

بلشویک بصورت مخفیانه به رهبری استالین و مولوتف برگزار گردید. در غیاب لنین، هدایت کنگره و گزارش دهی برعهده‌ی استالین بود. او به شدت به انتقاد نظریات تروتسکی و همفکران او پرداخت که علیه امکان انقلاب در روسیه موضع داشتند و آنرا منوط به آغاز لنقلاب در کشورهای پیشرفته اروپا میکردند و در تاریخ سوم ماه اوت در پایان نشست کنگره گفت: «امکان اینکه بخصوص روسیه کشوری باشد که راه سوسیالیسم را باز کند، منتفی نیست..... باید تصورات پوسیده را دایر بر اینکه فقط اروپا میتواند راه را به ما نشان دهد دور انداخت. مارکسیسمی داریم که دگم است و مارکسیسمی هم داریم که خلاق است. من به نوع اخیر مارکسیسم معتقد هستم». یکی دیگر از مسایل این کنگره بحث و تصمیم گیری درباره حضور یا عدم حضور لنین در دادگاهی که حکومت موقت برای محاکمه لنین در نظر گرفته بود، دور میزد. کامنف، تروتسکی و ریکوف موافق بر حضور لنین در دادگاه بودند، در حالیکه استالین و اکثریت شرکت کنندگان در کنگره با این اقدام مخلفت داشتند. استالین و مخالفین خاطر نشان می‌ساختند که هیچ اعتمادی به صلاحیت این دادگاه و اعتمادی به تضمین جان لنین نمی‌باشد و این نشان از بی اعتمادی به حکومت موقت و ارتجاع حاکم بود. آنان که موافق معرفی لنین به مقامات امنیتی و حضور در دادگاه بودند یا موضع قاطع در برابر ارتجاع حاکم نداشتند و حرفهای دروغین آنرا باور میکردند و یا اینکه برای زندگی لنین ارزشی قائل نبودند و مرگ لنین را به دست عوامل حکومتی خوش میداشتند.

اکتبر ماه فرا رسید. لنقلاب، مسأله روز بود. لنین بر اقدام به لنقلاب در زمان مناسب پافشاری داشت. استالین همراه با لنین بود و در تمامی جلسات کمیته مرکزی، جنب لنین را میگرفت. لنین و استالین در کمیته مرکزی در اقلیت بودند اما هیچکدام از پای نشستند و بالاخره اکثریت را قانع به ضرورت برنامه‌ریزی لنقلاب نمودند. استالین در تاریخ ۱۳ اکتبر نوشت: «بالاخره هم اکنون زمان تحقق هدف انقلابی یعنی "تمامی قدرت در دست شوراهای" فرا رسیده است» (مقاله - قدرت شوراهای). و در همان ماه در مقاله‌ای دیگر تأکید کرد که: «زمان فرا رسیده است، هر گونه تأخیر، خطر نابودی کل لنقلاب را در پی دارد» (مقاله - به چی نیازمندیم؟). در حالیکه زمان لنقلاب معین میشد، تروتسکی برای عقیم گذاشتن لنقلاب به شگرد جدیدی یعنی ادعای دروغین اهمیت دهی به شوراهای کارگری متوسل شد و خواهان به تعویق انداختن روز لنقلاب به پس از برگزاری دومین کنگره شوراهای کارگری شد. و این پیشنهاد در زمانی بود که نیروهای ارتش تزاری در حرکت به سوی پترزبورگ بودند و هر لحظه ممکن بود با ورود به پایتخت بر اوضاع شهر استیلای کامل یافته و بر نیروهای انقلابی تفوق کامل یابند. لنین این برنامه خیانت آمیز تروتسکی را به باد انتقاد گرفت و نوشت: «از دست دادن لحظه‌ی کنونی و به انتظار کنگره شوراهای نشستن، کاری جز یک دیوانگی کامل و خیانت نیست». (مقاله - بحران فراز آمده است).

کمیته مرکزی حزب برای فرماندهی، یک هیأت پنج نفره را به عنوان مرکز فرماندهی

انتخاب میکند که عبارت بودند از: استالین، اسوردلف، اورتیسکی، بوبنوف و دژبرژینسکی. برخلاف تمامی تبلیغات دروغین مطبوعات بورژوازی و دارودسته‌های ضد کمونیستی که تلاش داشته و دارند، تروتسکی را به عنوان رهبر و سازمانده انقلاب اکتبر نشان دهند، ترکیب مرکز رهبری نشاندهنده آنست که تروتسکی در این هیأت جای نداشته است. تروتسکی تنها به عنوان فرمانده اجرائی نظامی برگزیده شد و این نیز به این معنا نیست که وظیفه‌ی او تشکیل گروه‌های مسلح انقلابی و تعیین برنامه جنگی انقلاب بوده است. گروه‌های مسلح انقلابی موجود بودند و برنامه‌ی نظامی انقلاب نیز تعیین شده بود. مقالات متعدد لنین بخصوص «اندرزهای یک کناره نشین» - (۲۱) ۸ اکتبر ۱۹۱۷، «نامه به رفقای بلشویک» - (۲۱) ۸ اکتبر، «نامه به رفقا» - (۳۰) ۱۷ اکتبر گویای این مطلب هستند که نیروی مسلح انقلاب موجود بود و چگونگی پیشبرد عملیات تسخیر نظامی را لنین پیشنهاد داده بود و وظیفه‌ی تروتسکی تنها اجرای عملی برنامه با تمام ملزومات حاضر و آماده بود. نا گفته نماند که تروتسکی این وظیفه را به خوبی انجام داد و لیکن ما بین هدایت اجرائی یک برنامه تدوین شده با ملزومات آماده برای اجرا، با رهبری یک انقلاب تفاوت بسیار دارد. این بزرگ نمائی شخص تروتسکی و مطبوعات و محافل ضد کمونیستی، بمنظور بی‌اهمیت نشان دادن نقش استالین میباشد. رویدادها را میتوان برای مدتی تحریف کرد و لیکن حذف کامل واقعیات برای همیشه، همواره موفقیت آمیز نخواهد بود. از اسناد برجای مانده از گذشته، میتوان به واقعیات پی برد و فریب تحریفات بورژوازی را نخورد. نوشتجات شاهدان بی‌غرض، یکی از مدارک مورد اطمینان هستند. کروپسکایا، همسر لنین که حتی یکبار بهنگام بیماری لنین، با استالین مشاجره‌ای لفظی داشت و خواهان عذر خواهی شد، از بیان واقعیات ابا نداشت. او در مورد نقش استالین در انقلاب اکتبر نوشت: «تصادفی نبود که در روند وقایع چنان لسان‌هائی پیشگام شدند که از قبول مسئولیتی گریزان نبودند، لسنلهائی که در شرایط غیر قانونی و دستگیری و تبعید مداوم، امکان نامدار شدن را نداشتند. رفیق استالین، **مهمترین شخص سازمانده حزبی و پیروزی اکتبر**، از زمره چنین انسانهائی بود (کتاب - خاطراتی از لنین). و در مورد ارزیابی تروتسکی از انقلاب اکتبر و نقش وی در آن انقلاب نوشت: «تحلیل مارکسیستی هرگز نقطه قوت رفیق تروتسکی نبوده است» و «تروتسکی نقشی که توسط حزب به مثابه یک کل، به عنوان سازمانی که به کسوت یک تن واحد درآمده را به رسمیت نمی‌شناسد» (کتاب - درسهای انقلاب اکتبر).

انقلاب اکتبر پیروز گردید. یکی از بزرگترین وظایف، برقراری مناسبات سوسیالیستی بین ملیتهای گوناگون ساکن روسیه بود. این وظیفه‌ی سنگین برعهده‌ی استالین واگذار شد. استالین به عنوان کمیسر ملی امور ملیتها برگزیده شد. تحت رهبری استالین، جمهوریهای شوروی ایجاد شدند و برای اولین بار ملیتهای گوناگون یک سرزمین مشترک به حقوق ملی، سیاسی و فرهنگی خود دست یافتند. روابط خصمانه سابق در زمان تزاریسم به روابط

برادرانه تبدیل شد. استالین به عنوان یار وفادار لنین، از طرح لنین مبنی بر امضای قرارداد برست - لیتوفسک جنبداری کرد و به مخالفت با کارشکنی ها و اعمال خائنانه تروتسکی در پذیرش نوکری فرانسه و انگلستان * برخاست. در پی کارشکنی های تروتسکی، بخشی از خاک شوروی از دست رفت و امتیازاتی به اختیار آلمان درآمد. کروپسکایا در این مورد نوشت: «تروتسکی لفاظی را دوست داشت. برای اوژست فریبنده اهمیتی بیش تر داشت تا نجات شوروی از جنگ» (خاطراتی از لنین). زمان جنگ های داخلی فرا رسید. بازمانده های ارتش تزاری و تمامی نیروهای ارتجاعی داخلی با یاری و همراهی ۱۴ کشور خارجی، حمله به خاک شوروی را آغاز کردند. تروتسکی به عنوان کمیسرملی دفاع برگزیده شد. تروتسکی می بایستی در همکاری با شورای جنگ که زیر نظر لنین و با شرکت استالین و اسودلف عمل میکرد، فرماندهی بر ارتش سرخ را اعمال کند. او در اکثر موارد خودسرانه و تنها در ارتباط با فرماندهان نظامی ارتش که اغلب بازمانده های ارتش تزاری بودند، عمل کرد و سبب برخی شکستها و مرگ و مصدومیت هزاران سرباز شد. در این موارد، استالین وارد عمل گردید و شکستها را به پیروزی رهنمون شد و یا از شکست جلو گرفت. شهر ساریسین (که بعدها به استالینگراد تغییر نام داده شد - ولگا گراد امروزی) که مهمترین حلقه اتصالی بین مسکو و لنینگراد با اوکراین و قفقاز بود در اثر بی کفایتی تروتسکی و افسران تزاری او در حال سقوط بود و نیروهای نفوذی گاردسفید در آنجا ناامنی شدیدی به وجود آورده بودند. سقوط ساریسین می توانست سرنوشت جنگ داخلی را به نفع گاردسفید و نیروهای متجاوز خارجی تغییر داده و راه غله رسانی را به سایر نقاط مسدود کند. استالین با دستور از جانب لنین مأمور دفاع از ساریسین شد و نیروهای گارد سفید و متجاوز را شکستی سخت داد. در اواخر سال ۱۹۱۸ وضع نلبسامانی در جبهه ی خاور به وجود آمده بود. استالین از سوی لنین، مأمور سر و سامان دادن به آن جبهه شد و شهر پرم را از سقوط نجات داد. استالین توانست از دستور خائنانه تروتسکی در جبهه خاور که می خواست ارتش سرخ را در ماههای زمستان در کوههای اورال مستقر سازد و از ادامه جنگ با نیروهای کلچاک باز دارد، جلوگیری که در پی حملات ارتش سرخ، کلچاک نلبود شد. استالین از سال ۱۹۱۹ بنابر پیشنهاد لنین به سمت کمیسر ملی بازرسی کارگران و دهقانان در ضمن حفظ کمیسرملی امور ملیتها برگزیده شد. استالین تنها نفری در اتحاد شوروی بود که دارای دو منصب کمیساری بود و همین مورد میرساند که تا چه حد محبوب و مورد اعتماد لنین بود. تروتسکی در غیاب استالین در جبهه جنوب چنان نلبسامانی به وجود آورده بود که ارتش دنیکن شهرها را یکی پس از دیگری اشغال میکرد و شهر ساریسین را مجدداً به تصرف درآورده بود. اوضاع چنان ناهنجار شده بود که لنین شعار «همه در راه مبارزه علیه دنیکن» را طرح ساخت. استالین مأمور جنگ در جنوب شد و با اجرای برنامه ای کاملاً برخلاف نقشه تروتسکی، شکست سختی را به دنیکن وارد ساخت و اوکراین را نیز آزاد ساخت و اگر کارشکنی و خیانت جدید تروتسکی مبنی بر مجبور ساختن

انتقال ارتش جنوب به سوی لهستان برای کمک به ارتش شکست خورده تروتسکی - توخاچفسکی، پیش نمی‌آمد، استالین می‌توانست حتی ارتش ورلنگل را در کریمه شکست داده و شکست کلیه گاردسفید و متجاوزین را به پایان برساند.* در پی برنامه ماجراجویانه و مشکوک تروتسکی - توخاچوففسکی حمله به لهستان بدون آمادگی کافی و مناسب شروع شد. استالین با این حمله در آن شرایط مخالف بود و مخالفت خود را بارها کتباً اعلام داشته بود. توخاچفسکی با گزافه‌گویی باصطلاح چپ فرمان حمله را صادر کرد که: «رزمندگان انقلاب کارگری، نگاه خود را به انقلاب بدوزید. سرنوشت انقلاب جهانی در غرب تعیین خواهد شد. راه آتش جهانی از روی جنازه‌ی لهستان می‌گذرد. با سرنیزه‌هایمان سعادت و صلح را به بشریت زحمتکش هدیه خواهیم کرد». در پی شکست در این جنگ، استانهائی از شوروی جدا و به لهستان ملحق شدند و طبق برآورد محققان بیش از شصت هزار سرباز ارتش سرخ در جنگ یا اسارت در اردوگاه‌ها کشته شدند.

جنگ داخلی به پایان رسید که اگر اقدامات دقیق و فداکاریهای استالین نبود، می‌توانست در همان زمان، پایان تاریخ اتحاد جماهیر شوروی فرا رسد. در جریان برنامه “نپ” و مبارزه‌ی لنین علیه نظامی‌سازی اتحادیه‌های کارگری، استالین همراه و هم‌زبان لنین بود. مقاله “اختلافات ما” مربوط به این زمان در دفاع از نظریه لنین و انتقاد از نظریه نظامی‌گری تروتسکی است.* در کنگره یازدهم حزب (مارس و آوریل ۱۹۲۲) استالین بنا بر پیشنهاد لنین به سمت دبیر اول کمیته مرکزی برگزیده شد. در زمان بیماری لنین، انجام تمامی وظایف لنین برعهده‌ی استالین قرار گرفت.

در ۲۱ ژانویه ۱۹۲۴ لنین، رهبر انقلاب، درگذشت. هنوز چند ماهی از درگذشت لنین نگذشته بود که خرابکاری‌های جدید تروتسکی آغاز شد. استالین میبایستی وظیفه‌ی سنگین صنعتی کردن کشور را به پیش ببرد که با کارشکنی‌ها و خرابکاری‌های تروتسکی در سه زمینه مواجه شد. یکم: اینکه لنین در نامه‌ای برای کمیته مرکزی پیشنهاد برکناری استالین از مقام دبیر اول کمیته مرکزی را در صورت یافت شدن شخصی مناسب‌تر، داده بود. این نامه را که لنین برای کمیته مرکزی و نه برای انتشار بیرونی، حتی نه برای تمامی اعضای حزب نوشته بود، دارودسته تروتسکی به یک تروتسکیست آمریکائی که در ضمن جاسوس سازمان امنیتی انگلستان هم بود، رسانید که او نیز چاپ و توزیع کرد. استالین برای احترام به نظرلنین و حفظ وحدت حزبی، سه بار از سمت خود - یک بار در کنگره ۱۳، دگر بار در پلنوم کمیته مرکزی و آخرین بار در کنگره ۱۵ - استعفا داد و لیکن هر بار کنگره و کمیته مرکزی استعفای استالین را نپذیرفت، زیرا تمامی کمیته مرکزی، هیچ فردی را مناسب‌تر از استالین تشخیص نداد. دوم: تروتسکی بحث ضد لنینیستی عدم امکان ساختمان سوسیالیسم در شوروی را پیش کشید و به جای تلاش برای صنعتی کردن شوروی با اتکاء به نیروی خود، خواهان همکاری با و ادغام در سرمایه‌داری جهانی شد. و سوم اینکه تروتسکی برخلاف

مصوبات کنگره‌های دهم و یازدهم مبنی بر ممنوعیت فراکسیون، مخفیانه اقدام به فراکسیون بازی کرد. استالین در ضمن پیشبرد وظایف حزبی و کشوری و تلاش در تحقق برنامه‌های صنعتی کردن شوروی، مجبور بود با خرابکاری‌های دارودسته تروتسکی و مشلبه نیز به مبارزه ادامه دهد. تروتسکی در هر یک از آن سه جبهه که شکست می‌خورد، به دروغ مدعی عدم چنان تلاش‌های مخرب میشد ولی باز مخفیانه ادامه میداد*.

با وجود تمام خرابکاری‌ها و کارشکنی‌های تروتسکی و سابقه‌ی کثیف ضد بلشویکی و همچنین اعمال مخرب او در عقد صلح با آلمان و جنگ داخلی، استالین این اعمال را در آن زمان به عنوان اشتباه تلقی میکرد و خیانت نمی‌دانست و از این رو در پی تصحیح و تحکیم وحدت حزب بود. زمانیکه پیش از کنگره چهاردهم زینویف و کامنف از سوی کمیته‌ی لنینگراد، اخراج تروتسکی را خواستار شدند، استالین با آن تقاضا مخالفت کرد زیرا بر ضرورت تصحیح اشتباهات و تحکیم وحدت حزب باور داشت. هر گاه احمقانه تصور شود که استالین، تروتسکی را به عنوان رقیب خود میدانست، بایستی دانسته شود که در این زمان مناسبترین موقعیت برای اخراج تروتسکی از حزب که کاملاً ایزوله شده بود، می‌بود. استالین در کنگره چهاردهم اظهار داشت: «کمیته ایالتی لنینگراد درباره‌ی اخراج تروتسکی از حزب قراری صادر کرد. ما، یعنی اکثریت کمیته مرکزی با این امر موافقت نکردیم..... کمی بعد از این جریان، هنگامی که پلنوم کمیته مرکزی گرد آمد و لنینگرادی‌ها به توافق کامنف اخراج فوری تروتسکی را از هیأت سیاسی خواستار شدند، ما با این پیشنهاد اپوزیسیون هم موافقت نکردیم. ما با زینویف و کامنف موافقت نکردیم زیرا میدانستیم که سیاست قطع عضو برای حزب خطرات زیادی را در بردارد. شیوه‌ی قطع عضو، شیوه‌ی خون‌گیری (زیرا آنها خواستار خون بودند) خطرناک و مسری است. امروز یک عضو را قطع کردیم، فردا دیگری را، پس فردا سومی را، پس برای ما در حزب چه باقی خواهد ماند؟». استالین بهیچوجه با نظریات تروتسکی توافق نداشت و بارها با او چه به صورت نوشتاری و چه گفتاری و حتی شخصی درگیر شده بود، ولی تنها بر مبنای اختلاف نظر سیاسی و شخصی خواهان اخراج نبود، زیرا به وحدت حزب می‌اندیشید. مورد تروتسکی در آن زمان، تنها مورد نبود. در روزهای پیش از انقلاب، زمانیکه زینویف و کامنف زمان قیام را در یک نشریه لو دادند، لنین خواستار اخراج آن دو از حزب شد. ولی از آن جایی که آن دو نفر از خود لنتقاد کردند، استالین خواستار بخشش آن دو تن شد و آنها در حزب ماندند. استالین به دموکراسی درون حزبی ایمان کامل داشت و آنرا اجرا میکرد و لنتقاد و لنتقاد از خود را شیوه‌ای مارکسیستی میدانست. استالین تنها در زمانیکه عضوی خیلنت به حزب را پیشه میکرد و یا به دستورات حزبی توجه نمیکرد و یا از مقام خود سوء استفاده میکرد و انواعهم، اخراج عضو را مناسب میدانست. استالین زمانیکه زینویف، کامنف، پیاتاکف و عده‌ای دیگر در پی شکست نظریات دارودسته زینویف - تروتسکی در اقلیت محض قرار گرفتند، اخراج هیچ فردی را با وجود اینکه

مشاجره‌ای بس طولانی را بر حزب تحمیل کرده بودند و تنها حدود ۴۰۰۰ هم نظر در برابر ۷۲۴۰۰۰ مخالف داشتند، خواستار نشد. ولی زمانیکه آنان اقدام به تحریک افرادی به تظاهرات ضد حزبی به‌نگام مارش دهمین سالگرد انقلاب و همکاری با بقایای طرفداران گاردسفید کردند، خواهان اخراج آنها از حزب شد. اما با وجود این خیلنت بزرگ، زمانیکه آنها از اعمال خود انتقاد کردند و قول دادند به حزب و کشور وفادار خواهند ماند، استالین با تقاضای بازگشت آنها موافقت کرد و حتی اکثراً به سمت‌های سابق خود بازگشتند. این نمونه‌ها و بسیار موارد دیگر نشان از آن دارد که استالین به وحدت حزب بسان مردمک چشم می‌نگریست و از اشتباه خطا کاران در صورت لنتقاد از خود صادقانه، گذشت می‌کرد. او خود را خدمتگذار حزب و پرولتاریا میدانست، نه سرور آن.

استالین به دموکراسی درون حزبی اهمیت فراوان میداد و آنرا سبب رشد حزب میدانست. کسانی که مدعی هستند که در زمان استالین، دموکراسی درون حزبی پایمال شد، یا از روی اعتماد به نوشته‌های ضد کمونیستها چنین می‌پندارند و یا واقعاً ضد کمونیست هستند و با دروغ بافی درصدد لئوده سازی و پراکندگی جنبش کمونیستی میباشند. به زمان لنین که چه گفتگوهای علنی در درون حزب و بیرون از حزب در سطح نشریات و مجالس علنی جریان داشت و نمونه‌ی آن، بحث در مورد لئحادیه‌هاست، زیاد اشاره ندارم، زیرا منقدین، چه از روی بی‌اطلاعی و چه مغرضانه، عمدتاً بر زمان استالین تکیه دارند. نظریه دارودسته زینویفی - تروتسکی در سال ۱۹۲۶ به مدت چندین ماه در تمامی حزب به بحث گذاشته شد و بررسی گردید که به نتیجه‌ی رأی گیری در آن مورد اشاره رفت. کتاب‌های تروتسکی تا زمانی که در حزب بود، در شوروی چاپ و فروخته میشد، از جمله همان نوشته‌ای در مورد لئقلاب اکتبر که لئنتقاد کروپسکایا به آن، آورده شد. در ایزوستیا و پراودا ستون آزاد وجود داشت که هر کسی میتوانست نظریات خود را در لئنجا بنویسد. بوخارین مدت‌ها مسئولیت ایزوستیا را برعهده داشت و نظریات خود را در لئنجا طرح می‌کرد. چندین بار نظریات بوخارین که خلاف نظریات غالب بر حزب بود در پراودا به چاپ رسید. تزه‌های بوگوشفسکی که به خطر کولاکها کم اهمیت میداد، مدتی در حزب و کمیته مرکزی به بحث نهاده شد. مقالات و نوشته‌های زینویف که به ضرورت توجه به دهقانان اهمیت نمی‌داد از جمله "فلسفه عصر" و "لنینیسم" در نشریه "لنینگراد سکایا پراودا" چاپ شدند. مقالات نوستریانف که ماهیت پرولتری حزب را نفی میکرد از جمله مباحث درون حزبی بود. در نشریه "بد نوتا" روزنامه یومیه و ارگان کمیته مرکزی، مقلله‌ای با لئتساب برخی دروغها به استالین به چاپ رسید که پاسخ تکذیبیه استالین به تاریخ ۵ آوریل ۱۹۲۵ هنوز در ترجمه‌ها موجود است. در پراودا ۱۸ ژانویه ۱۹۲۵ مقلله‌ی زینویف به نام "راجع به بلشویکی کردن" که به نفی ضرورت اتحاد با دهقانان میانه حال اشاره داشت، درج شده بود. تزه‌های شانین که معتقد بود کشور بایستی برای مدتی طولانی به امور کشاورزی بپردازد، محصولات کشاورزی را صادر و آلات و ابزار را وارد کند و مخالف

نظریه استالین و اکثریت کمیته مرکزی مبنی بر صنعتی کردن بر مبنای اتکاء به نیروی خود بود، در نشریه «اکنون میچسکایا ژیزن» به چاپ میرسید. آیا این چند نمونه که مشت از خروار است، نشان از دموکراسی درون حزبی و حتی در درون جامعه ندارند؟ اگر شخص کاوشگر بی غرض به آثار استالین رجوع کند، مشاهده خواهد کرد که او در مواردی بی شمار به این یا آن نظریه مطروحه در حزب و یا نشریات انتقاد منفی یا تأییدی میکند. آن نظریات بایستی درجائی طرح شده باشند که به آنها پرداخته می شود یا نه، و آیا همین طرح در درون و بیرون حزب به معنای توجه به دموکراسی نیست؟ اگر منظور «منتقدین» از عدم دموکراسی در درون حزب بر این است که با وجود بحث و مشورت کافی، نمی بایستی اقلیت تابع اکثریت باشد و هر کس به قول معروف آش خود را بخورد و هر کاری خواست بکند، از مرکزیت دموکراتیک هیچی نفهمیده است و یا با غرض نمیخواهد بفهمد.

وظیفه صنعتی کردن کشور بر عهدهی استالین بود. کشوری را که در پی سه سال جنگ جهانی و چهار سال جنگ داخلی به ویرانی صنعتی، اقتصادی، کشاورزی و ساختمانی کشیده شده بود میبایست از نو ساخت. حزب و دولت با رهبری استالین در طی برنامه های پنج سلله موفق به ساختمان کشوری ویران شدند که اعجاب جهانیان را برانگیخت. بهنگام آغاز اولین برنامه پنج سلله استالین گفت: «ما ۵۰ تا ۱۰۰ سال از کشورهای پیشرفته عقب مانده ایم. باید این فاصله را در عرض ده سال طی کنیم. یا ما این کار را میکنیم یا ما را درهم خواهند شکست». جنبش استاخنوف ها براه افتاد و حماسه آفرید. برنامه پنج سلله اول در مدت چهار سال موفقانه به پایان رسید، بطوریکه جری گیسون یک بانکدار انگلیسی که در ضد کمونیست بودن او هیچ کس شک نداشت، پس از یک دیدار از شوروی در سال ۱۹۳۲ گفت: «میخواهم بگویم که من نه کمونیست و نه بلشویک هستم. من مشخصاً یک سرمایه دار و صاحب صنایع می باشم.... درست در زمانیکه بسیاری از کارخانه های ما از کار بازمانده و تقریباً سه میلیون از مردم ما مایوسانه به دنبال کار میگردند، روسیه به پیش می تازد. برنامه های پنج ساله را به استهزاء گرفتیم و شکست آن ها را پیش بینی کردیم، اما مطمئن باشید که برنامه های پنج سلله بیش از حد مورد نظر اجرا شده است». در پی اولین برنامه پنج سلله رشد صنایع به نسبت سال ۱۹۱۳ یعنی پیش از جنگ جهانی به ۴ برابر افزایش یافت در حالیکه در همان زمان در انگلستان ۱۵ درصد و در آلمان ۲۵ درصد تنزل وجود داشت. قدرت مراکز برق در این برنامه دو و نیم برابر و در برنامه بعدی نزدیک به سه برابر افزایش یافت. از آغاز برنامه پنج سلله اول تا سال ۱۹۴۰ بیس از نه هزار مؤسسه تولیدی راه اندازی شد که بخش اعظم آن ها در سیبری و اورال بود. رشد صنعت نسبت به پیش از جنگ جهانی به هشت برابر رسید که شامل ۴۵۰۰ کارخانه صنعتی بزرگ بود. برنامه کلخوز و سولخوز سازی و مکانیزه کردن کشاورزی علیرغم خرابکاری های کولاکها با سرعت شگفت انگیزی به پیش رفت. در حالیکه در آغاز اجرای اولین برنامه پنج ساله، تعداد تراکتورها ۱۸ هزار، ماشین برداشت

محصول دو عدد و ماشین باری ۷۰۰ عدد بود، در سال ۱۹۴۱ در کلخوزها و سولخوزها ۶۴۸ هزار تراکتور، ۱۸۲ هزار ماشین برداشت محصول و ۲۲۸ هزار ماشین باری مشغول به کار بودند.

مسکن یکی از معضلات اساسی شوروی بدنبال جنگ جهانی و جنگ داخلی بود. در حالیکه در ده سال ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۸ تنها ۴۲/۹ میلیون متر مربع ساختمان سازی شده بود، در پی برنامه پنجساله اول ۳۸/۷ میلیون مترمربع، در برنامه دوم ۴۲/۲ میلیون متر مربع، در برنامه سوم ۴۲ میلیون مترمربع، در برنامه چهارم ۴۹/۸ میلیون مترمربع و در برنامه پنجم یعنی از ۱۹۴۶ تا ۱۹۵۰ نزدیک به ۱۰۳ میلیون مترمربع ساختمان سازی شد و مشکل مسکن به کلی حل شد. در دوران رهبری استالین تعداد دانش آموزان در سال ۱۹۵۰ نسبت به سال ۱۹۱۴ افزایشی حدود ۳۶۰ برابر داشت و تعداد آموزش عالی ۱۱ برابر گردید. بیسوادی تقریباً ریشه کن شد. کار روزانه به ۷ ساعت تقلیل یافت. قیمت اکثر ارقام اولیه زندگی از سال ۱۹۴۷ تا ۱۹۵۳ بارها کاهش یافتند که از جمله نان دو برابر و گوشت ۲/۵ برابر ارزان شدند. برپائی بیمارستان و مراکز درمانی، مدارس و دانشگاه، کتابخانه و موزه، متأثر و... از اهمیت خاصی برخوردار بودند. در جنگ جهانی دوم حدود ۴۰ هزار بیمارستان و درمانگاه، ۸۴ هزار مدرسه و ۴۳ هزار کتابخانه در پی بمبارانهای فاشیستهای آلمانی ویران شدند که پس از جنگ بازسازی آنها آغاز گردید. لنین و ویرانی این مراکز که تنها بخشی از نوسازیها تا زمان جنگ میباشند، نشاندهندهی بُعد کار عظیمی است که در دوران استالین انجام گرفت.

در زمانیکه استالین زنده بود و رهبری حزب لنینی و کشور را برعهده داشت، بیکاری از بین رفت، اعتیاد به مواد مخدره ریشه کن شد، فحشا از بین رفت، صنعتی کردن کشور پیشرفتی شگرف یافت بطوریکه شوروی آسیب دیده از تزاریسم، دو جنگ جهانی و چهار سال جنگ داخلی، خرابکاریها و ترورهای کولاکی، خرابکاریها و ترورهای دارودسته های تروتسکی - زینویفی * و محاصره اقتصادی کشور از سوی امپریالیستها، شوروی توانست با تکیه به نیروی خود به دومین قدرت صنعتی جهان تبدیل شود. در آن دوره مسکن، درمان و تحصیل در تمام مراحل رایگان شد، کشاورزی کاملاً مکانیزه و اشتراکی گردید، خصومت بین ملیتها به دوستی و برابری صمیمانه تبدیل شد، برابری کامل زنان و مردان تحقق یافت، تضمین قیمتها اجرا گردید، کشور به چنان قدرت نظامی رسید که هیچ متجاوزی جرأت هجوم به آن جا را نداشت، کمکهای بی دریغ شوروی به جنبشهای کمونیستی و آزادیبخش خاری شد برچشم بورژوازی جهانی و... آیا این همه دستاورد و پیشرفت شگرف بی اهمیت هستند؟ چه کسی رهبری این همه برنامه انسانی را برعهده داشت و همواره نگران انجام موفقیت آمیز آنها بود؟ همه میدانیم که این شخص شاگرد وفادار لنین، استالین بزرگ بود.

مائوتسه دون در جشن شصتمین سال تولد استالین گفت: «تبریک به استالین به معنی پشتیبانی از او و راه اوست، به معنی پشتیبانی از پیروزی سوسیالیسم، پشتیبانی از راهی است

که او به بشریت نشان می‌دهد، به معنی پشتیبانی از دوست عزیزی است، زیرا که امروزه اکثریت عظیم بشریت در رنج به سر می‌برند و تنها از راهی که استالین نشان داده است و تنها به کمک استالین، بشریت می‌تواند خود را از رنج رهایی بخشد». کمک استالین در راه پیروزی انقلابات چین، ویتنام و کره بی‌شائبه بود. یگانه کشوری که به کمک انقلاب اسپانیا شتافت، کشور شوراهای بود. حتی منابع غربی ضد کمونیستی اذعان دارند که: «محموله نظامی شوروی در ماه اکتبر ۱۹۳۶ شامل ۴۲ هواپیمای جنگی پُلی کارپف آی ۱۵، ۱۶ و ۳۱ بود. در ۲۹ اکتبر هواپیماهای توپولف اس - ب ۲ در بمباران شهر سویلا شرکت داشتند... کشتی باری «کامپشه» در ۴ اکتبر و کشتی باری «کسومول» در ۱۲ اکتبر محموله‌ی خود شامل تانکهای ت - ۲۴ را در بندر کارتانا تخلیه کردند... تعداد مستشاران نظامی شوروی نهایتاً ۲۱۵۰ تن حدس زده می‌شوند... مسئول نظامی مستشاران شوروی یان برزین بود... علاوه بر آن ده نوع تفنگ و مسلسل، هواپیماهای پیشرفته شکاری آی - ۱۶ و تعداد ۴۰۰ تانک ت - ۲۶ نیز از جمله تجهیزات جنگی شوروی برای اسپانیا بودند. در ضمن حدود دو هزار افراد مسلح نیز همراه محمولات بودند» (ویکی پدیا). علاوه بر این، در پی تلاشهای کمینترن و از جمله حزب کمونیست شوروی بیش از ۵۹۰۰۰ نفر کمونیست و ضد فاشیست داوطلب از کشورهای گوناگون به یاری انقلاب اسپانیا شتافتند. با تمام این کمکهای شوروی و کمینترن و فداکاریهای کم سلبقه کمونیستها و دیگر آزادیخواهان اسپانیا، انقلاب نتوانست پیروز شود زیرا علاوه بر شرکت آلمان نازی و ایتالیای فاشیست در آن جنگ داخلی، تروتسکیست‌ها به انقلاب از پشت خنجر زدند و با اعمال خرابکارانه در صفوف جبهه متحد و سازملندهی کودتا در صفوف جبهه، در عمل به یاری ارتش فرانکو شتافتند*.

استالین با تجربه کامل و شناخت دقیق از ماهیت امپریالیستها متوجه شده بود که: «پیورژوازی برای خروج از بحران، جنگ امپریالیستی جدیدی را به راه خواهد انداخت». او به درستی درک کرده بود که: «جنگی علیه اتحاد شوروی براه خواهد افتاد»، و برای جلوگیری از جنگ جهانی تمام کوشش خود را به کار گرفت و لیکن نه انگلستان، نه فرانسه و نه کشوری دیگر تن به عقد قرارداد مقلبله با جنگ ندادند. فرانسه و انگلستان برعکس به یک معاهده با هیتلر و موسولینی تن دادند و امید آن داشتند که هر چه زودتر هجوم نظامی آلمان به شوروی آغاز شود. استالین با درک دقیق از اوضاع جهانی و امکان خطر حمله به شوروی، در حالیکه از عقد قرارداد با دو کشور فوق ناامید شده بود، مجبور به عقد قرارداد عدم تجاوز با آلمان شد. این قرارداد، امکان تحکیم مرزهای شوروی در زمان حمله به شوروی از سوی غرب و همچنین انتقال صنایع از غرب کشور به سوی شرق و در ضمن افزایش تولیدات نظامی و جنگی را به شوروی میداد*. به‌هنگام حمله آلمان نازی در ژوئن ۱۹۴۱ تا دسامبر همان سال، شوروی ۲۶۰۰ کارخانه و ۱۲ میلیون نفر را به پشت جبهه انتقال داد. در همین مدت ۲/۴ میلیون رأس گاو، ۵/۱ میلیون بز، ۸۰۰ هزار اسب و میلیونها تن غله از غرب به شرق منتقل

داده شدند. خسارات جنگی بر شوروی بی اندازه و غیر قابل تصور بود. ۲۷ میلیون کشته، ویرانی ۱۷۱۰ شهر و شهرک، ویرانی حدود ۷۰ هزار روستا، خرابی ۶۵۰۰۰ کیلومتر راه آهن، خرابی ۴۱۰۰ ایستگاه راه آهن، خرابی ۳۶۰۰۰ مرکز پست و تلفن و تلگراف، ویرانی دهها هزار بیمارستان و درمانگاه و مدرسه، بیش از ۶ میلیون ساختمان آسیب دیده و در نتیجه بی مسکنی بیش از ۲۵ میلیون انسان، از جمله خساراتی اندک که جنگ فاشیستی بر شوروی تحمیل کرد. رفع تمامی این خرابیها و بازسازی مجدد کشور تحت رهبری داهیلنه استالین با موفقیت به سرانجام رسید. حمله‌ی نازیها به مسکو دفع شد. نوبت به لنینگراد و استالینگراد رسید. در زمانیکه استالینگراد (ساریسین سابق) در زیر آتش هواپیماها و توپخانه نازیها میسوخت، دفاع از استالینگراد بعنوان یک نشانه‌ی مقاومت درآمده بود و ساکنین آن، این پیام را برای استالین فرستادند: «ما در پیشگاه پرچم‌های جنگی خود و در پیشگاه تمام کشور شوروی سوگند یاد می‌نمائیم که اشتهار اسلحه‌ی روس را لکه‌دار نخواهیم کرد، تا آخرین حد امکان مبارزه خواهیم نمود. تحت سرپرستی شما، پدران ما در نبرد ساریسین پیروز شدند، اکنون هم ما تحت سرپرستی شما در نبرد کبیر استالینگراد فلتح خواهیم شد» (پراودا، شماره ۳۱۰، ۶ نوامبر ۱۹۴۲)، و همین نیز شد. دو ماه پس از این پیام، ارتش آلمان در حوالی استالینگراد تسلیم شد. چه شخصی در بسیج و تهییج مردم، سازماندهی دفاع از کشور و شکست نیروهای متجاوز آلمانی، نقش رهبری کننده داشت؟ او، استالین بود. انتقال صنایع از غرب به شرق کشور و توجه به ابزارسازی جنگی، نشان از شناخت دقیق استالین از اوضاع جهانی آنروزی و نیات پلید بورژوازی دارد که درصدد آمادگی مقلبله نظامی برآمد و چون سران لهستان نبود که در ضمن نبرد دوستی با هیتلر، توجهی به ایجاد آمادگی مقلبله نداشتند و در زمان حمله‌ی نازیها، بار سفر بستند و راهی انگلستان شدند. در سه سال جنگ با آلمان، شوروی موفق به تولید ۳۰ هزار تانک، توپ و ماشین زرهی، ۴۰ هزار هواپیما، ۱۲۰ هزار جنگ افزار با کالیبرهای گوناگون، ۴۵۰ هزار مسلسل، ۱۰۰ هزار خمپاره، ۳ میلیون تفنگ و ۲ میلیون سلاح خود کارشد. به علت همین آمادگی و برنامه ریزی نظامی بود که کشور شورواها توانست پس از شکست بر آلمان در استالینگراد، به پیروزیهای پیاپی در جنگ دست یابد و در دوم ماه مه ۱۹۴۵ برلین را فتح نموده، پوزه‌ی هیتلر و سایر نازیها را به خاک مالیده و پرچم سرخ را بر ساختمانهای سمبلیک برلین به اهتزاز درآورد. آمریکا و انگلیس یک سال پس از پیشروی نیروهای ارتش سرخ به سوی غرب که احتمال تسخیر کامل آلمان توسط نیروهای شوروی را میدادند، اقدام به پیاده کردن نیرو در نرماندی کردند. پیشرویهای ارتش سرخ آنچنان شگرف بودند که حتی سران کشورهای امپریالیستی نیز مجبور به اذعان شدند. فرانکلین روزولت، رئیس جمهور وقت آمریکا پس از پیروزی ارتش سرخ در استالینگراد اظهار داشت: «ارتش سرخ و مردم شوروی مطمئناً قراردادن نیروهای هیتلر در جاده شکست نهائی را آغاز کردند و تحسین ابدی مردم ایالات متحده را به دست آوردند». و چرچیل، نخست

وزیر وقت بریتانیا اذعان کرد که: «این ارتش روسیه بود که دل و جرأت ماشین نظامی آلمان را نابود کرد».

علاوه بر بسیج عمومی مردم، انتقال صنایع، برنامه‌ریزی دقیق جنگی، تأمین و تکمیل ابزار نظامی، فداکاری عمومی زحمتکشان شوروی و... یکی دیگر از عواملی که در شکست آلمان و پیروزی ارتش سرخ، نقش اساسی داشت، پاکسازی ممکنه حزب، ارتش و کشور از جاسوسان خارجی بویژه آلمان، دستگیری عوامل بیگانه و محدود سازی فعالیت‌های ستون پنجم بود. زمانیکه در سال ۱۹۴۱ پس از حمله آلمان به شوروی از جوزف ا. دیویس سفیر آمریکا در شوروی که در تمامی دادگاه‌های مسکو شرکت کرده و اعترافات متهمین را واقعی ارزیابی و گزارش کرده بود، سؤال شد که در مورد ستون پنجم آلمان در شوروی چه نظر دارد، گفت: «چنین کسانی وجود ندارند، آنها را شورویها تیرباران کردند» و در مورد محاکمات اظهار داشت: «این موارد گویای دوران‌دیشی استالین و همکاران نزدیک او میباشد». یک لحظه تصور شود که اگر آن جاسوسان رخنه کرده در حزب، ارتش، ادارات و در تولید و اقتصاد دستگیر و مجازات نمی‌شدند، به هنگام هجوم آلمان به شوروی چه مصایب جبران ناپذیری برای شوروی و حتی جهان پیش می‌آمد. از استالین باید سپاسگزار بود که توانست تشکیلات متفاوت دست‌نشانده‌ی بیگانه و بویژه آلمان نازی را درهم شکند و اغلب افراد را شناسائی کرده و مجازات کند. شایسته است آن افرادی که به صحت دادگاه‌های جاسوسان و خیانتکاران باور ندارند و آنها را ساختگی و یا ناشی از فشار میدانند، به جای تصویری بی‌اساس و بدون مدرک، به گزارش‌ها و اظهارات ده‌ها ناظر در دادگاه‌ها، از جمله سفرای کشورها، برخی خبرنگاران، تنی از وکلای معروف جهانی و نویسندگان سرشناس مراجعه و توجه کنند*. اضافه بر این به کتاب‌های آن عده از خرابکاران که شناخته و دستگیر نشده و در زمانی مناسب، اقامت در کشورهای امپریالیستی را برگزیده‌اند و در آن کشورها خاطرات خود را به نگارش درآورنده‌اند، رجوع کنند. از آن جمله میتوان به کتاب «استالین در کرملین» از بوریس باشانوف، کتاب «تحت حاکمیت آقایان سرخ» از گئورگ سومولون و کتاب «رفیق ایکس» از توکا یف که سراسر حمله به حزب کمونیست و دفاع از سرمایه‌داری است اشاره کرد، این کتاب‌ها در خارج از شوروی به تحریر درآمده‌اند و نشان میدهد که جاسوسان، فرصت طلبان و مدافعین سرمایه‌داری چگونه در حزب و دستگاه‌های حکومتی رخنه کرده و چه برنامه‌ها و چه ارتباطاتی را داشته‌اند. لیون فیشت و لنگر یکی از نویسندگان سرشناس و ضد فاشیست آلمان بود که در دومین دادگاه مسکو بعنوان ناظر شرکت داشت و درباره احکام دادگاه‌ها نوشت: «پیش‌تر تروتسکیست‌ها کم بودند. امکان بخشیدن در بدترین حالت، تبعید آنها وجود داشت... اینک درست در آستانه‌ی جنگ چنین ملایمت جایز نیست. انشعاب و فراکسیون بازی که در زمان صلح میتواند اهمیت جدی نداشته باشد، در شرایط جنگی تهدیدات جدی به حساب می‌آیند». در جریان پاکسازی‌ها بسیار تخلفات و جنایت از

سوی عوامل ارتجاعی شناخته نشده و رخنه کرده در حزب یا دستگاه‌های دولتی بمانند یاگودا و عناصر فرصت و مقام پرست بمانند خروشچف و همچنین برخی زیاده روی‌ها از سوی رادیکال‌نماها بمانند یشوف روی داد. زمانی که استالین به این تخلفات پی برد، مصممانه جلوی آنها را گرفت و بررسی مجدد بسیاری از پرونده‌ها را خواستار شد که در نتیجه این اقدام و دخالت استالین در سال ۱۹۳۹ بیش از ۲۴۰ هزار نفر که بی‌گناه محکوم شده بودند، از اردوگاه‌ها آزاد و اعاده‌ی حیثیت شدند.

استالین برخلاف تمامی تبلیغات دروغین خروشچف به هیچ وجه در پی کیش شخصیت یا شخصیت پرستی نبود بلکه برعکس بسیار فروتن بود. حال اگر کسانی بمانند خروشچف چاپلوس و متملق بودند، ربطی به استالین ندارد. استالین برخلاف ادعاهای تروتسکی که استالین را فردی با «دید سیاسی بی‌لندازه محدود» و «عضوی متوسط در حزب» و... معرفی میکرد تا خود را بزرگتر از آنچه بود، نشان دهد، بر مبنای ارزیابی دوست و دشمن، انسانی فوق‌العاده و باهوشی سرشار بود. چند نمونه‌ی زیر، گویا هستند:

زمانی که پس از پیروزی بر آلمان نازی، کاگانوویچ پیشنهاد کرد که کلمه‌ی استالینسم در دنبال مارکسیسم - افزوده شود، استالین پس از اطلاع از این پیشنهاد گفت: «می‌خواهی موش را با شیر مقایسه کنی»، آدمیرال نیکلای کوزنتسوف در مورد استالین می‌گفت، فرمانده کل «آن رفقائی را بیش از همه می‌پسندید که دارای عقیده مستقل بودند و جرأت داشتند موضع خود را پیگیرانه مطرح سازند» (استالین - داستان و نقد یک اسطوره سیاه). «استالین مردی است که پاکیزه زندگی میکند. فروتن است و پرهیزکار است» (ج. ا. دیویس). «اقرار میکنم که من با سابقه ذهنی و نوعی سوء ظن با استالین روبرو شدم. تصور میکردم که با یک متعصب خویشتن‌دار که خود را ناف عالم میداند، با مستبد وارسته و با آدم حسودی که قدرت را در انحصار خود درآورده است، طرف‌خواهم شد. گرایش داشتم که در مقابل او، جانب تروتسکی را بگیرم. پس از چند دقیقه گفتگو با او، افکار تلخ و تاریک را برای همیشه رها کردم. دیگر در پی آن نبودم که تنش‌های عاطفی پنهان شده‌ای را در او، پنهان بینم. تسلط خارق‌العاده و بی‌گفتگوی او بر روسها، مدیون این فضایل دوست‌داشتنی و نه ناشی از قدرت شیطانی اسرارآمیز در او نهفته است... پیش از اینکه او را بینم، تصور میکردم که اگر او در چنین موقعیتی قرار گرفته است، به این علت است که دیگران از او می‌ترسند. اما امروز می‌فهمم که موقعیت او درست ناشی از آنست که هیچ کس از او ترسی ندارد و همه به او اعتماد میکنند» (اچ. ولز - تاریخ نگار). «استالین شخصیتی بی‌همتا در میان رهبران همه زمان‌ها و همه خلقها به نظر میرسید. تأثیر و نفوذ وی بر مردم خارق‌العاده بود. در روزهای برگزاری کنفرانس یلتا، هنگامیکه او به سلن کنفرانس وارد می‌شد، همگان گویی همچون یک تیم از جا برمی‌خاستیم و شگفت‌آنکه به حالت خبردار می‌ایستادیم. استالین دارای خردمندی ژرف، منطقی هوشمندانه، فارغ از هرگونه هراس بود. او استادی بی‌همتا در یافتن

راه برون رفت از چاره ناپذیرترین اوضاع بود... او انسانی بود که دشمن خویش را بدست دشمنان خویش نابود میکرد و ما را که آشکارا امپریالیست می‌نامید، وادار می‌نمود که با امپریالیستها بجنگیم. او روسیه را با خیش تحویل گرفت و با بمب لثم برجای گذاشت. هر چه هم که درباره استالین بگویند، تاریخ و مردم، چنین اشخاصی را از یاد نخواهند برد» (چرچیل). «من در سالهای طولانی جنگ متقاعد شدم که میشد در مقابل استالین مسایل ناگواری را مطرح کرد و یا در صورتی که کسی موضع محکمی داشت، با او جدل نماید. اگر کسی ادعای دیگر کند، من به روشنی می‌گویم، حق با اونیست» ژنرال ژوکوف). «استالین دارای هوش و دلنش خارق‌العاده‌ای بود. من این موقعیت را داشتم که تولنائی او را در تحلیل مسایل در جریان نشستهای دفتر سیاسی، شورای دفاع و کار مداوم فرماندهی مرکزی شاهد باشم. او با دقت به گفتار دیگرانی که سخن می‌گفتند، گوش میداد» (ژوکوف). «استالین استعداد سازماندهی بالائی داشت. خیلی زیاد کار میکرد، اما این توانائی را هم داشت که دیگران را نیز برای انجام کار نگه دارد و تا آخرین مرز توان کارائی‌شان را طلب کند» (واسیلفسکی). سیمون سباگ مونت‌فیورو یک بانکدار شدیداً ضد کمونیست و بمراتب شدیدتر ضد استالین بود، لیکن با تمام این احوال در یک مصاحبه با «نشریه ولت» اظهارداشت: «تصویری که ما از استالین داریم، تصویری است که تروتسکی نقاشی کرده است، تصویر یک آدم بیرحم، یک دهاتی، یک آدم بی‌سواد که برای آن خوب است، که بوروکراسی راه بیاندازد. لیکن واقعاً استالین یک شخصیت پیچیده است. بمنزله سیاستمدار، استعداد استثنائی دارد. وی مردی خود آموخته بود، بی‌وقفه مطالعه میکرد و بسیار میدانست». استالین در سال ۱۹۳۰ در پاسخ به نامه‌ی شائونفسکی یکی از کارمندان عالیرتبه شوروی نوشت: «شما در نامه‌ی خود از «وفا داری» به من سخن میرانید. شاید این نکته بطور تصادفی در نامه شما آمده باشد... اما اگر این کلمه تصادفی نیست، مایلیم به شما لندرز دهم که از «اصل وفا داری» به اشخاص دست بکشید. این شیوه‌ای بلشویکی نیست. وفادار به طبقه‌ی کارگر، حزب آن و دولت آن باشید، این امری خوب و مفید است». خلمن وئرا سمیرنوا در سال ۱۹۳۸ یک کتاب داستان و از جمله در مورد دوران کودکی استالین نوشت. استالین پس از مطالعه کتاب، یادداشتی بدین مضمون برای نویسنده فرستاد: «کتاب با انبوه واقعیت‌های نادرست تحریفی، اغراق آمیز و ستایش گرانه پُر است. شکارچیان، دروغگویان (شاید دروغگویان خوش نیت) و چاپلوسان تا حد هذیان گفتن مردم را اغفال کرده‌اند. حیف از نویسنده. ولی واقعیت، واقعیت است اما مسأله اصلی این نیست. مسأله اساسی عبارت از اینست که این شبه کتاب می‌خواهد تمایلات کیش شخصیت رهبران و قهرمانان مصون از خطا را به شعور کودکان شوروی (و همه مردم) للقاء کند. این خطرناک و مضر است. تئوری «قهرمان» و «انبوه جمعیت» هیچ ربطی به بلشویکها ندارد. این تئوری از آن اس - ارهاست. اس - ارها می‌گویند: قهرمانان خلق را تربیت میکنند و آنها را از حالت ازدحام به خلق تبدیل

می‌نمایند. اما بلشویکها در پاسخ آن‌ها می‌گویند: خلق قهرمانان خود را پرورش می‌دهد. در هر حال، این کتاب آب به آسیاب اس - ارها میریزد و به کار عمومی بلشویکی ما ضرر میزند». زمانی که لنین علاوه بر وظیفه کمیسرملی در امور ملیتها، وظیفه‌ی کمیسر ملی بازرسی کارگری و دهقانی را نیز برعهده استالین نهاد، یره اوبراژینسکی از این انتخاب لنین انتقاد کرد. لنین پاسخ داد: «ما به کسی نیاز داریم که نمایندگان همه خلق‌ها بتوانند با وی تماس بگیرند... کجا چنین آدمی پیدا می‌کنید؟ فکر نمی‌کنم یره اوبراژینسکی از کسی غیر از استالین نام ببرد. در مورد بازرسی کارگری و دهقانی هم همینطور است. کار این کمیساریا فوق العاده زیاد است و برای اینکه با موفقیت انجام شود، باید مرد مقتدری در رأس آن باشد». ماریا اولینووا خواهر لنین در پلنوم کمیته مرکزی در سال ۱۹۲۶ اظهار داشت: «با نظر داشت تهمت زنی سیستم تیک به رفیق استالین توسط اقلیت اپوزیسیون در کمیته مرکزی و ادعای همیشگی در مورد لطمه خوردن مناسبات بین لنین و استالین، احساس می‌کنم، لازم است چند کلمه‌ای راجع به روابط بین لنین و استالین بگویم، زیرا من تا پایان زندگی ولادیمیر ایلیچ در کنار او بودم. لنین ارزش بزرگی برای استالین قائل بود، به اندازه‌ای که در هنگام نخستین حمله و نیز دومین حمله سخته مغزی، او با اصرار فقط استالین را می‌خواست و مهمترین وظایف را به وی می‌سپرد. بطور کلی، لنین در تمام مدت بیماری‌اش، مایل نبود هیچکدام از اعضای کمیته مرکزی را ببیند و تنها استالین را نزدش می‌خواست. بنابراین همه‌ی حساسیت دائر بر بد بودن مناسبات ولادیمیر ایلیچ با استالین کاملاً در تضاد با حقیقت است». هنگامی که استالین درگذشت، شاعر بزرگ کمونیست برتولت برشت، گریان چنین گفت: «ستم‌کشان پنج قاره زمین، آن‌هایی که خود را رهانیده‌اند، و تمام کسانی که برای صلح جهانی پیکار می‌کنند، باید قلبشان از تپیدن ایستاده باشد، لحظه‌ای که خبر درگذشت استالین را شنیدند. وی مظهر مجسم آرزوهایشان بود، لیکن اسلحه‌ی مادی و معنوی که وی خلق کرد حضور دارند، و این آن آموزشی است که مبتنی بر آن، باید این اسلحه را بازآفرید».

استالین زندگی خود را وقف خدمت به زحمتکشان کرد و با وجود مقام، قدرت، محبوبیت و نفوذی که داشت، هیچگونه امتیازی را برای خود در نظر نگرفت. پسرش، یاکوب، در تجاوز آلمان به شوروی به اسارت ارتش نازیها درآمد. هنگامی که پس از پیروزی شوروی در استالین‌گراد، دولت آلمان خواستار تعویض یاکوب با پالوس فرمانده ارتش شکست خورده، شد، استالین پاسخ منفی داد، زیرا در قانون نظامی ارتش شوروی، از تعویض اسرا در زمان جنگ سخنی در میان نبود و تنها به فرار از اسارت اشاره داشت. استالین تا بدان حد به قانون و سوگند وفاداری‌اش به پرولتاریا، حزب و کشور شورواها تعهد داشت که حتی برای نجات جان فرزندش، تخطی از آنها و لندیشیدن به منافع شخصی را، روا نمیدانست. یاکوب، کوتاه مدتی پس از پاسخ منفی استالین، در تاریخ ۱۴ آوریل ۱۹۴۳ در اردوگاه "سا کسن ها زن"

بدست نژاد پرستان آلمانی به قتل رسید.

استالین فرزند رنج و کار بود و از خدمت به رنجبران و کارگران سرباز نزد چه خوب گفته است زنده یاد نیما کوهبنانی، فعال کارگری، همراه و همدل کارگران، و وکیل مدافع کارگران، محرومان و دانشجویان در ایران: «همه‌ی آن دستگاه‌های قدیم و امروزی خوب می‌دانند برای حمله به سوسیالیسم، اول باید به استالین حمله کرد. اول استالین را بی‌آبرو کن، بعد برو سراغ سوسیالیسم... چپ تا زمانیکه از استالین اعاده‌ی حیثیت نکرده، هرگز نخواهد توانست راه در دل زحمتکشان باز کند، باید بنشیند و در همان خرقه‌ی پوشیده‌اش، بقول شاعر، فخر به حماقت کند».

(* برای اطلاع بیشتر تر به مقالهء "تحریف تروتسکیستی رویدادهای تاریخی" رجوع کنید.